

ملاحظات در باره ی یک نقد

۱. مسأله حقوق اقلیتهای جنسی از جمله مسائل مربوط به حقوق بشر است. و مسلمانان دیر یا زود باید به دور از شعارپردازی های احساساتی، یا مصلحت اندیشی های سیاسی به طور جدی به این جنبه از مقوله حقوق بشر نیز بپردازند. مطابق آمار حدود هفت درصد افراد یک جامعه را اقلیتهای جنسی تشکیل می دهند، یعنی در کشوری با جمعیت حدود هفتاد میلیون نفر باید شمار اقلیتهای جنسی را در حدود پنج میلیون نفر برآورد کرد. به این اعتبار، اقلیتهای جنسی را باید از جمله پرشمارترین اقلیتهای انسانی بشمار آورد.

نگارنده به سهم خود کوشیده است پاره ای از جنبه های اخلاقی مسأله اقلیتهای جنسی را از منظر فلسفی مورد بررسی قرار دهد. موضوع توجه من عمدتاً دو پرسش زیر بوده است:

پرسش اول، آیا دلایل عقلی استواری در تقبیح اخلاقی رفتارهای همجنس گرایانه وجود دارد؟

پرسش دوم، به فرض آنکه معلوم نشود هیچ دلیل عقلی موجهی در تقبیح اخلاقی رفتارهای همجنس گرایانه ارائه نشده است، آیا ممکن است فردی این ادعای عقلی- اخلاقی را بپذیرد، و در عین حال، به نحو سازگاری به ایمان دینی خود نسبت به آیین اسلام پایبند بماند؟ به بیان دیگر، آیا فردی که عقلاً به این نتیجه رسیده است که هیچ دلیل عقلی استواری در تقبیح رفتارهای همجنس گرایانه وجود ندارد، لاجرم باید دست از ایمان خود به عنوان یک مسلمان بشوید، یا راهی برای سازگاری بخشیدن میان عقل و وحی در این مورد وجود دارد؟

من در خصوص پرسش نخست کوشیده ام به تفصیل نشان دهم که مهمترین دلایل فلسفی ای که تاکنون در تقبیح رفتارهای همجنس گرایانه اقامه شده است، از قوتی برخوردار نیست.^۱

در خصوص پرسش دوم نیز کوشیده ام نشان دهم که سازگاری میان آن باور عقلی- اخلاقی از یکسو و محتوای متن مقدس از سوی دیگر، تحت شرایط معینی ممکن است.^۲ البته باید توجه کرد که این سازگاری فقط برای کسانی مهم است که حسن و قبح اخلاقی را عقلی و مستقل از حکم الهی می دانند (مانند معتزله). اگر کسی خوب و بد اخلاقی را (مانند اشاعره) یکسره تابع حکم الهی بدانند، البته به آسانی می تواند هر حکم عقلی ای را که مغایر ظاهر آیات به نظر می رسد به هیچ بشمارد.^۳

فرض کنیم کسانی که برای حکم عقل حجیت مستقل از دین قائلند، بپذیرند که عقل تقبیح اخلاقی رفتارهای همجنس گرایانه را بر نمی تابد. در این صورت این افراد یا باید دست از دین خود بشویند، یا باید راهی برای سازگار کردن حکم دین و عقل بیابند. مسأله ی تعارض (ظاهری) عقل و وحی پدیده تازه ای در اندیشه اسلامی نیست، و در طول تاریخ اندیشه اسلامی عالمان دین دست کم به یکی از روشهای سه گانه زیر تعارض میان حکم عقل و فهم خود از منابع دینی را زوده اند: شیوه ی نخست را می توان "نقد یا تفسیر درونی" نامید. در اینجا مفسر می کوشد بر مبنای ملاحظات (عمدتاً زبانی) درون- متنی فهمی از فقرات "مناقشه انگیز" متن مقدس به دست دهد که با حکم عقل سازگار باشد. شیوه دوم را می توان "نقد یا تفسیر بیرونی" دانست. در اینجا مفسر می کوشد فقرات "مناقشه انگیز" متن را در زمینه تاریخی آن بنشانند، و در پرتو ملاحظات تاریخی و فرهنگی برون- متنی فهم نویینی از متن به دست دهد که با حکم عقل سازگار باشد. شیوه سوم را می توان "نقد یا تفسیر رادیکال" نامید. مطابق این شیوه مفسر می کوشد تا فقرات "مناقشه انگیز" متن را در پرتو "تاریخیت" متن فهم کند. به بیان دیگر، معنای ظاهری فقرات "مناقشه انگیز" را بپذیرد، اما آنها را ذاتی پیام الهی نداند.

روشن است که فهم رایج عالمان دینی از منابع دینی با این حکم که رفتارهای همجنس گرایانه عقلاً قبحی ندارد، سازگار نیست. اما این واقعیت مطلقاً نشان نمی دهد که در تحولات آینده اندیشه اسلامی چنان فهم سازگاری آفرینی امکان تولد ندارد. تجربه مسلمانان در مواردی مانند مسأله فلک شناسی کوپرنیکی، نظریه تکامل داروین، مسأله ربا، مسأله حقوق زنان و غیره، نشان می دهد که باب این امکان گشوده است. اگر کسی آن حکم عقلی را درباره ی رفتارهای همجنس گرایانه جدی بگیرد، آنگاه ممکن است بر مبنای پاره ای از ملاحظات درون- متنی فهمی از آیات قرآنی مربوط به قوم لوط بدست دهد که با آن حکم عقلی ناسازگار نباشد. من در گفتارهای UCLA تأکید کردم که چنان تفسیری هنوز متولد نشده است، اما پاره ای ملاحظات درون- متنی، و پاره ای ملاحظات برون- متنی به امکان چنان تفسیری راه می دهد. حتی اگر کسانی این تفاسیر

^۱ این پرسش محور مقاله ی "درباره اقلیتهای جنسی" است. این مقاله را می توانید بر روی سایت شخصی من بیابید.

^۲ پرسش دوم، موضوع دو سخنرانی من در دانشگاه UCLA (دانشگاه کالیفرنیا، لوس آنجلس) بوده است. سخنرانی اول به زبان فارسی و در جمع اساتید و پژوهشگران ایرانی، و سخنرانی دوم به انگلیسی و در جمع اساتید و دانشجویان دوره فوق لیسانس و دکترای مرکز مطالعات خاورمیانه آن دانشگاه ایراد شد. فایل صوتی سخنرانی فارسی، و متن مکتوب سخنرانی انگلیسی هر دو بر روی سایت شخصی من موجود است.

^۳ البته موضع فلسفی من استقلال وجودی، معرفتی، و روانی حجیت احکام اخلاقی از حکم الهی است. من در مقاله "آیا اخلاق متکی بر دین است؟" تفصیلاً برای تحکیم این موضع استدلال کرده ام. اما در گفتارهای UCLA فقط به بیان این نکته بسنده کرده ام که در چارچوب سنت فکری معتزله می توان از "امکان" سازگاری آن باور عقلی و ایمان به قرآن دفاع کرد. به بیان دیگر، در سنت عقلی مسلمین مبادی فلسفی چنان سازگاری ای موجود است.

نوظهور را قانع کننده نیابند، باب تفسیر مجدد آیات قرآنی مربوط به قوم لوط بر مبنای نقد و تفسیر بیرونی، و نیز نقد و تفسیر رادیکال همچنان گشوده است.⁴

۲. این مباحث خوشبختانه توجه و حساسیت اهل علم را برانگیخته است. از این میان اخیراً نوشته ای در نقد مباحث فوق الذکر و "در محکومیت همجنس گرایی" دریافت کردم که آن را از پاره ای جهات سودمند یافتیم.⁵ نویسنده ی آن نوشته برخلاف بسیاری از منتقدان به اظهار محکومیت های کلی و مبهم بسنده نکرده است، و کوشیده است تا از موضع خود به نحو کمابیش استدلالی دفاع کند. نگارنده مایل است جهد علمی منتقد را از طریق پاسخ گفتن به آن نقد پاس بدارد. مجموعه ی استدلالهای منتقد را می توان بر دو گروه استدلالهای عقلی و نقلی تقسیم کرد. بگذارید آنها را یک به یک بررسی کنیم.

(الف) استدلالهای عقلی:

در واقع منتقد محترم استدلال عقلی تازه ای در تفسیر رفتارهای همجنس گرایانه ارائه نکرده است. هدف اصلی او دفاع از پاره ای از استدلالهایی بوده است که در مقاله "در باره اقلیتهای جنسی" مورد نقد قرار گرفته اند. بگذارید آن استدلالها و دفاع منتقد از آنها را با هم مرور کنیم:

۱-۲. استدلال افلاطون: استدلال افلاطون را می توان به صورت زیر صورتبندی کرد:

(۱) رفتارهای همجنس گرایانه در میان پرندگان و سایر حیوانات دیده نمی شود.

(۲) بنابراین، رفتارهای همجنس گرایانه در میان انسانها اخلاقاً مذموم است.

آشکار است که مقدمه (۱)، به فرض صدق، به تنهایی به گزاره (۲) نمی انجامد. گزاره (۱) از فقدان رفتاری در میان حیوانات حکایت می کند، و گزاره (۲) متضمن داوری اخلاقی درباره رفتاری در میان انسانهاست. برای آنکه گزاره (۲) را منطقاً از گزاره (۱) بدست آوریم باید دست کم گزاره ای با سورکلی به آن ضمیمه کنیم. اما این گزاره چیست؟ به نظر می رسد گزاره زیر آن چیزی باشد که افلاطون در ذهن داشته است:

(۳) اگر رفتاری در میان حیوانات یافت نشود، وجود آن در میان انسانها اخلاقاً مذموم است.⁶

اکنون گزاره های (۱) و (۳) بنابه قاعده وضع مقدم گزاره (۲) را نتیجه می دهند. یعنی برهان به لحاظ صوری معتبر است.

اما آیا گزاره (۳) صادق است؟ کاملاً آشکار است که این گزاره کاذب است. برای مثال، حیوانات دندان خود را مسواک نمی کنند، غذای خود را نمی پزند، در مراسم نماز جمعه شرکت نمی کنند، به دانشگاه نمی روند، و غیره. آیا بر این مبنای باید نتیجه بگیریم که پس انجام این کارها توسط انسانها اخلاقاً مذموم است؟ از سوی دیگر، گزاره (۱) نیز کاذب است. در حدی که من می دانم امروزه هیچ زیست شناسی به صدق آن گزاره باور ندارد. داوری درباره ی این گونه موضوعات در قلمرو صلاحیت دانشمندان علوم زیستی است، و گمان زنی های فیلسوفان و الهیدانان در این خصوص حجیتی ندارد.⁷ اما منتقد محترم می کوشد تا گزاره (۲) را بر مبنای مقدمات دیگری از گزاره (۱) نتیجه بگیرد. برهان منتقد را می توان در قالب زیر صورتبندی کرد:

(۱) رفتارهای همجنس گرایانه در عالم حیوانات یافت نمی شود. (ادعای افلاطون)

(۳) طبیعت سالم و منحرف نشده همان است که در عالم حیوانات یافت می شود.

(۴) بنابراین، رفتارهای همجنس گرایانه انحراف از طبیعت سالم و دست نخورده اند. به بیان دیگر، رفتارهای همجنس گرایانه غیرطبیعی هستند. (با اندکی تسامح: نتیجه حاصل از (۱) و (۳))

(۵) اگر چیزی غیر طبیعی باشد، آنگاه آن چیز اخلاقاً مذموم است.

(۲) رفتارهای همجنس گرایانه (در میان انسانها) اخلاقاً مذموم اند. (حاصل از (۴) و (۵))

⁴ تفصیل این نکات را می توانید در گفتارهای UCLA بیابید.

⁵ این مقاله تحت عنوان "در محکومیت همجنس گرایی" و به قلم آقای مصطفی حسینی طباطبایی است. این مقاله را نیز می توانید بر روی سایت من بیابید.

⁶ خوانندگان توجه دارند که گزاره های حملی با سور کلی را می توان به گزاره های شرطی منطقاً هم ارز تبدیل کرد، و بر عکس.

⁷ برای آشنایی با پاره ای از پژوهشهای علمی در این خصوص، نگاه:

Boyd, R. and Richerson, P. (1985). *Culture and the Evolutionary Process*. Chicago: University of Chicago Press.

Denniston, R. M. (1980). "Ambisexuality in animals", In J. Marmor (ed.), *Homosexual Behavior: A Modern Reappraisal*, New York: Basic Books.

Weinrich, J.D. (1982). "Is homosexuality biologically natural?" In W. Paul, et al. (eds.), *Homosexuality: Social, Psychological, and Biological Issues*. Beverly Hills, Calif.: Sage, 197-208

با اندکی تسامح می توانیم این برهان را صورتاً معتبر بدانیم. بگذارید فرض کنیم که مقدمه (۱) نیز صادق است. در این صورت صدق نتیجه این برهان (یعنی گزاره (۲)) در گرو صدق مقدمه (۳) و (۵) خواهد بود. آیا این مقدمات صادقند؟

خوبست نخست گزاره (۳) را بررسی کنیم. مقصود منتقد از "طبیعت" یا "رفتار طبیعی" در این مقدمه چیست؟ به نظر می رسد که از نظر منتقد امر طبیعی دو ویژگی مهم دارد: (اولاً) ریشه در بیولوژی (حیوان یا انسان) دارد، و (ثانیاً) به نحو اکثری واقع می شود. برای مثال، رفتارهای جنسی غیر همجنس گرایانه به این معنا طبیعی هستند، زیرا اولاً- ساختار آناتومی اندام جنس نر و ماده با یکدیگر تناسب آناتومیک دارد، نوع هورمونهایی که در بدن آنها ترشح می شود آنها را به سوی یکدیگر متمایل می کند، و غیره، ثانیاً- این نوع رفتارها (در قیاس با مثلاً رفتارهای جنسی همجنس گرایانه) بسیار بیشتر واقع می شود. اکنون که معنای گزاره (۳) تا حدی روشن شده است، بگذارید فرض کنیم که گزاره (۳) نیز صادق است.

اما درباره ی گزاره (۵) چه می توان گفت؟ مطابق آنچه در تحلیل معنای گزاره (۳) آوردیم، گزاره (۵) را باید ترکیب عطفی دو گزاره زیر بدانیم:

(۵-۱) اگر رفتاری ریشه در ساختار بیولوژیک ما نداشته باشد، آنگاه آن رفتار از حیث اخلاقی مذموم است.

(۵-۲) اگر رفتاری به نحو اکثری واقع نشود، آنگاه آن رفتار از حیث اخلاقی مذموم است. اگر این دو گزاره، هر دو صادق باشند، آنگاه گزاره (۵) صادق است. اما اگر دست کم یکی از این دو گزاره کاذب باشد، آنگاه گزاره (۵) کاذب خواهد بود. به گمان من کاملاً آشکار است که هر دو گزاره کاذبند. بگذارید آنها را یک به یک بررسی کنیم.

گزاره (۵-۱) دو مورد نقض مهم دارد. اولاً- بسیاری رفتارها هستند که ریشه ی بیولوژیک دارند، اما اخلاقاً مذموم اند. برای مثال، پاره ای مردان به طور طبیعی دو کروموزم Y دارند، و لذا افرادی بسیار پرخشونت هستند. این واقعیت که خشونت ورزی ایشان ریشه های ژنتیک دارد، به هیچ وجه ایشان را اخلاقاً مجاز نمی دارد که برای مثال، همسایگان خود را مورد ضرب و شتم قرار دهند. ثانیاً- بسیاری رفتارها هم هستند که ریشه های بیولوژیک ندارند، اما اخلاقاً پسندیده اند. برای مثال، ظاهراً رفتارهای نودوستانه ما ریشه بیولوژیک ندارد، اما این بدان معنا نیست که نودوستی امری اخلاقاً مذموم است.

گزاره (۵-۲) نیز کاذب است. ندرت وقوع یک پدیده به هیچ وجه نشانه ی ناروایی اخلاقی آن پدیده نیست. برای مثال، پدیده نبوت و دریافت مستقیم وحی از جانب خداوند پدیده ای نادر است، اما آیا این بدان معناست که این پدیده اخلاقاً نارواست؟ آفرینش آثار هنری والا نظیر "شام آخر" داوینچی امری نادر است، آیا این بدان معناست که اینگونه آفرینشگریها را باید از حیث اخلاقی نکوهید؟

بنابراین، به نظر می رسد که جهد منتقد در دفاع از استدلال افلاطون نهایتاً ناکام است، زیرا برهان وی در همدلانه ترین تفسیر آن مبتنی بر مقدمه ای کاذب است.

۲-۲. استدلال ارسطو: در مقاله "درباره اقلیتهای جنسی"، استدلال ارسطویی در تقبیح رفتارهای جنسی به صورت زیر صورتبندی شده است:

(۱) رفتارهای همجنس گرایانه خلاف غایت و کارکرد اصلی اندامهای جنسی هستند.

(۲) تمام رفتارهایی که خلاف غایت طبیعی یا کارکرد اصلی یک شیء یا اندام هستند، به لحاظ اخلاقی ناروا هستند.

(۳) بنابراین، رفتارهای همجنس گرایانه به لحاظ اخلاقی ناروا هستند.

در آن مقاله در خصوص مقدمه ی اول به پاره ای نکات اشاره داشتم که اجمالاً از این قرارند: اولاً- اندامهای جنسی ما کارکردهای متعددی دارند که هر یک در جای خود مهم است.

ثانیاً- هیچ معیار قطعی و قاطعی برای تمییز کارکردهای اصلی و فرعی اندامها وجود ندارد. برای مثال، ممکن است امروزه ما مهمترین کارکرد اندامهای جنسی را تولید مثل بدانیم. اما کاملاً می توان تصور کرد که با پیشرفتهای علمی کنونی نقش اندامهای جنسی در تولید مثل بسیار کم رنگ شود. کاملاً محتمل است که شیوه های بارداری خارج رحمی، یا شیوه های تولید مثل غیرجنسی در آینده رقیب شیوه های متعارف تولید مثل شود.

ثالثاً- حتی اگر امر تولید مثل را بسیار جدی تلقی کنیم، همجنس گرایی لزوماً مغایر با تولید مثل نیست. امروزه دست کم زنان همجنس گرا می توانند بدون استفاده از اندامهای جنسی از طریق کپی برداری ژنی صاحب فرزند مشترک شوند. کاملاً محتمل است که در آینده همین پدیده برای مردان نیز امکان پذیر شود. در عین حال بسیاری از مردان و زنان همجنس گرا در دوره ای از زندگی خود مناسبات جنسی غیر همجنس گرایانه داشته اند، و صاحب فرزند می باشند. بنابراین، همجنس گرایی این افراد اختلالی در فرآیند تولید نسل بشر پدید نمی آورد. و البته تمام این ملاحظات مبتنی بر این پیش فرض غیربديهی و ثابت نشده است که "تولید مثل وظیفه اخلاقی هر انسانی است."

رابعاً- به فرض آنکه رفتارهای همجنس‌گرایانه خلاف غایت تولید مثل باشند، باز هم می‌توانند بسیاری از غایات دیگر مناسبات جنسی را برای زوجهای همجنس‌گرا تأمین کنند.

خامساً- تا آنجا که غایت تولید مثل مد نظر است، تفاوتی میان رفتارهای همجنس‌گرایانه و مناسبات جنسی میان زوجهای غیر همجنس‌گرای نازا وجود ندارد. اگر قبح مناسبات جنسی از آن روست که به تولید مثل نمی‌انجامد، در آن صورت باید مناسبات جنسی میان زوجهای نازا را نیز اخلاقاً ناشایست دانست.

منتقد محترم در نقد و سنجش این فقرات بدرستی اصل تنوع در غایات مناسبات جنسی را می‌پذیرد. اما ادعا می‌کند که در اینجا پرسش اصلی این نیست که آیا مناسبات همجنس‌گرایانه غایات دیگر مناسبات جنسی را تأمین می‌کنند یا نه، بلکه، از نظر وی، پرسش اصلی این است که فرد در مناسبات جنسی خود از چه چیز و چه کسی باید لذت ببرد؟ به بیان دیگر، کسب لذت جنسی فقط برای زوجهای غیر همجنس‌گرا و در مناسبات میان زن و مرد مجاز است، و بیرون از این قلمرو البته کسب لذت (یا تحقق سایر غایات مناسبات جنسی) اخلاقاً نارواست.

درباره این مدعا چه می‌توان گفت؟ پیش از بررسی این ادعا خوبست که یک بار دیگر ساختار استدلال ارسطویی را به یاد آوریم. بنیان آن خط استدلال از این قرار بود: مناسبات همجنس‌گرایانه اخلاقاً ناروا هستند زیرا/ این رفتارها غایت مناسبات جنسی را تأمین نمی‌کنند. در این صورت به نظر می‌رسد که برای نقد این استدلال دو راه در پیش روی ما گشوده است: (الف) یا نشان دهیم که مناسبات همجنس‌گرایانه می‌توانند آن غایات را تأمین کنند، یا (ب) نشان دهیم که پاره‌ای از رفتارهای جنسی "مجاز" (مثل مناسبات جنسی میان زوجهای نازا) نیز وجود دارند که آن غایات (یا غایت "اصلی") را تأمین نمی‌کنند. من در نقد استدلال ارسطویی از هر دو شیوه بهره‌جسته‌ام.

ظاهراً منتقد محترم معتقد است که "شمار افراد عقیم" یا تمایل پاره‌ای از افراد به "تمتع جنسی از حیوانات" ناقض استدلال من است. اما حقیقتاً این امور، به فرض واقعیت، چه ربطی به بحث مانحن‌فیه دارد؟ فرض کنیم که به واقع شمار افراد نازا اندک است، یا پاره‌ای افراد تمایل به برقراری مناسبات جنسی با حیوانات دارند. این امور چگونه استدلالهای مرا در نقض برهان ارسطویی منتفی می‌کند؟ متأسفانه ربط این امور برای من روشن نیست.

ظاهراً منتقد محترم برای دفاع از موضع ارسطویی نهایتاً به این ادعا متوسل می‌شود که خداوند در برابر اندامهای جنسی مرد، اندامهای جنسی زن را آفریده است تا هم تولید مثل کنند، و هم به لذت و آرامش نائل آیند، و لذا این نوع از مناسبات جنسی تنها شیوه اخلاقاً مجاز مناسبات جنسی است. اما گویی منتقد محترم از یاد برده است که استدلال ارسطویی برای اثبات همین مدعا اقامه شده است. در این صورت دیگر نمی‌توان برای اثبات آن ادعا، خود آن ادعا را به عنوان مقدمه یا دلیل مفروض گرفت. مدعیات منتقد محترم در این موضع اگر معنای محصلی داشته باشد، باید نوعی مصادره به مطلوب تلقی شود.

اما درباره‌ی مقدمه دوم استدلال ارسطویی چه می‌توان گفت؟ گوهر مدعای من در خصوص این مقدمه این بوده است که این مقدمه نهایتاً گزاره‌های تجویزی را از گزاره‌های توصیفی محض منطقی‌قابل استنتاج می‌داند. فهم معنای دقیق این ادعا، و تشخیص صدق یا کذب آن از جمله مناقشه‌انگیزترین موضوعات فلسفه معاصر بوده است. من در مقاله "درباره اقلیتهای جنسی" به معدودی از مشهورترین انتقاداتی که بر این مقدمه وارد آمده، به اختصار اشاره کردم تا نشان دهم که تصدیق این مقدمه با چه دشواریهایی روبروست. بنابراین، مقدمه دوم استدلال ارسطو در بهترین حالت ادعایی قابل مناقشه است، و دآوری درباره‌ی صدق و کذب آن کاری کارستان است.

منتقد محترم در دفاع از مقدمه دوم دو نکته را بیان می‌کند:

(۱) ادعای اوّل ایشان این است که اگر استنتاج گزاره تجویزی (باید- دار) از گزاره‌های توصیفی (است- دار) مغالطی باشد، من خود نیز مرتکب آن مغالطه شده‌ام. زیرا ادعا کرده‌ام که "همجنس‌گرایی برخلاف طبیعت انسان نیست" (گزاره است- دار)، و بنابراین، "نباید آن را منع کرد." (گزاره باید- دار).

اولاً- فرض کنیم که من به واقع مرتکب چنان مغالطه‌ای شده باشم. آیا این امر مغالطی بودن آن استدلال را منتفی می‌کند؟ صرف این‌که مدعی خود مرتکب مغالطه شده، آن مغالطه را موجه نمی‌کند.

ثانیاً- واقعیت این است که من هرگز در سراسر آن مقاله و گفتارهای UCLA چنان ادعایی نکرده‌ام. سخن من این بوده است که کسانی در قالب "برهان طبیعت‌گرایانه" ادعا کرده‌اند که رفتارهای همجنس‌گرایانه خلاف طبیعت و لذا خلاف اخلاق است. اما این برهان، و نیز سایر برهانهایی که در آن مقاله مورد بحث قرار گرفته است، هیچ یک متقن و قابل دفاع نیست. بنابراین، تقبیح رفتارهای همجنس‌گرایانه بنیان عقلی استواری ندارد. در اینجا هیچ "باید"ی از "است" استنتاج نشده است.

(۲) اما در گام دوم منتقد محترم می‌کوشد تا خود معضله‌ی "است" و "باید" را فیصله دهد.

معضله "است" و "باید"، به بیان بسیار ساده شده، این است که از گزاره‌های صرفاً توصیفی نمی‌توان منطقاً

گزاره های تجویزی را استنتاج کرد. منتقد محترم برای آنکه نشان دهد این ادعا نادرست است، به عنوان یک مورد نقض به برهان زیر متمسک شده است:

- (۱) همجنس گرایی انحراف طبیعی از طبیعت انسانی است.
- (۲) هر انحراف طبیعی از طبیعت برخلاف سلامت نفس است.
- (۳) خردمند از عدم سلامت نفس دوری می گزیند.
- (۴) بنابراین، خردمند از همجنس گرایی باید دوری کند.

حقیقت این است که این استدلال به لحاظ صوری نامنتج است، مگر آنکه پاره ای مقدمات به آن افزوده شود. برای مثال، فرض کنیم که به واقع انحراف از طبیعت برخلاف سلامت نفس است (یعنی فرض کنیم که گزاره (۲) صادق است). اما در این صورت چگونه می توان از گزاره (۲) گزاره (۳) را منطقاً نتیجه گرفت؟ چرا خردمند از عدم سلامت نفس دوری می گزیند؟ ظاهراً منتقد محترم در اینجا دو مقدمه ی دیگر را نیز تلویحاً مفروض گرفته است:

(۵) عدم سلامت چیز بدی است.

(۶) خردمند از امور بد می گریزد.

استنتاج گزاره (۳) از گزاره (۲) منطقاً ممکن نیست مگر آنکه منتقد چیزی از جنس گزاره های (۵) و (۶) را مفروض گرفته باشد. اما گزاره (۵) چیزی جز یک گزاره تجویزی و ارزشی نیست. به بیان دیگر، منتقد محترم حکم تجویزی نهایی خود (یعنی گزاره (۴)) را نهایتاً بر مبنای فرض یک گزاره تجویزی-ارزشی در میان مقدماتش (یعنی گزاره (۵)) بدست آورده است. در حدی که من می دانم، هیچ فیلسوفی امکان چنان استنتاجهایی را انکار نکرده است. بنابراین، راه حل مطرح شده ربطی به معضله "است" و "باید" ندارد. حقیقت این است که معضله "است" و "باید" به مراتب پیچیده تر و دشوارتر از آن است که منتقد محترم انگاشته است. من در جای دیگر به تفصیل رأی خود را در این خصوص توضیح داده ام.^۸

۲-۳. استدلال فیلسوفان جدید:

منتقد محترم سرانجام به دفاع از رأی کانت و اسکروتن پرداخته است. اما حقیقت این است که در این مقام وی صرفاً به ابراز موافقت خود با ادعای آن فیلسوفان بسنده کرده است: "ما رأی کانت را صائب می شماریم." اما بر کدام مینا؟ من در آن مقاله نشان داده ام که استدلال کانت از تحکیم ادعایش ناتوان است، و با مبادی فلسفه خود او نیز ناسازگار است. آیا منتقد آن اشکالات را وارد نمی داند؟ دلایل وی کدام است؟ درباره ی انتقادات وارد بر موضع اسکروتن چه می اندیشد؟ اگر آن انتقادات روا نیستند، دلایل آن چیست؟ اگر آن انتقادات واردند، پس بر چه مبنایی رأی آنها مورد تأیید قرار گرفته است؟ البته ترجیحات شخصی اهل نظر نزد ایشان معتبر و در چشم دیگران محترم است. اما ترجیحات شخصی مادام که به دلایل روشن و استوار مستند نشده باشد در ترازوی خرد وزنی ندارد.

البته ظاهراً منتقد در پایان مقاله اش می کوشد به نوعی توضیح دهد که چرا به اعتقاد وی "رفتارهای همجنس گراییانه مایه خوارداشت آدمی و هتک حرمت از انسانیت است": به اعتقاد وی "اقتضای کمال انسانی" این است که مردان تشبه به زنان، و زنان تشبه به مردان نکنند. به اعتقاد وی پزشکان اصرار دارند افراد دو جنسی را با عمل جراحی به صورت مرد کامل یا زن کامل در آورند زیرا به این ترتیب می توانند "دوگانگی شخصیت" ایشان را مرتفع کنند.

در حدی که دانش علمی من در خصوص مسائل پزشکی و روانشناسانه اجازه می دهد، این اظهارات بر درکی یکسره نارسا و نادرست از پدیده اقلیتهای جنسی بنا شده است. بعلاوه برای من روشن نیست که چرا از منظر اخلاقی تشبه زنان به مردان یا تشبه مردان به زنان اشکال برانگیز است. چرا کمال انسانی در این فرآیند نقصان می پذیرد؟ البته این درست است که ذائقه عمومی پاره ای امور را خوش نمی دارد، و از مشاهده پاره ای صحنه ها یا انجام پاره ای تجربه ها مشمنز می شود. اما نفس احساس اشمنزاز و تحاشی روحی به تنهایی برای نشان دادن قبح اخلاقی یک پدیده کافی نیست. بسیاری از ما از دست زدن به پوست مار، از خوردن گوشت قورباغه، از تشریح جسد مرده، و امثال آنها مشمنز می شویم. آیا این بدان معناست که انجام این کارها به لحاظ اخلاقی هم نارواست؟ متأسفانه در بسیاری از موارد عالمان و نویسندگان دینی ما اظهار نظرهای علمی خویش را بدون آگاهی کارشناسانه از موضوعات مورد بحث بیان می کنند، و در نتیجه به داوریهایی می رسند که از کوره ی نقد سرفراز بیرون نمی آید. نقد این اظهارنظرهای غیرکارشناسانه در خصوص مسائل علمی را البته باید به اهلس و انهاد.

^۸ نگا. مقاله "ملاحظات درباره اختلاف آرای طباطبایی و مطهری در خصوص رابطه ی احکام حقیقی و اعتباری". این مقاله را می توان بر روی سایت من یافت.

ب. استدلالهای نقلی:

ملاحظات‌ای که من در خصوص آیات قرآنی مربوط به داستان لوط آورده ام، همه در گفتارهای UCLA آمده است. متأسفانه به نظر می‌رسد که منتقد محترم به اصل آن مطالب دسترسی نداشته و لاجرم انتقادات خود را به مسموعات یکسره ناموثق متکی کرده است. تقریباً تمام آنچه ایشان در این خصوص به بنده نسبت داده است، نادرست و ناشی از بی‌اطلاعی از اصل مطالب بوده است. من البته موافقم که تفسیر ایشان از آیات مربوط به قوم لوط تفسیر رایج و غالب در سنت دینی ماست. اما همانطور که در آن گفتارها توضیح داده ام این فقرات از قرآن نسبت به امکان تفسیرهای تازه گشوده است. در عین حال، کسانی که به این نتیجه رسیده‌اند که تقبیح رفتارهای همجنس‌گرایانه عقلاً مبنای موجهی ندارد، می‌توانند به شیوه‌های دیگری نیز میان حکم عقل و فهمشان از وحی سازگاری برقرار کنند.

۳. باری در حدی که من درمی‌یابم استدلالهای منتقد محترم از کوره نقد سرفراز به در نمی‌آید. امیدوارم کسانی که بر مبنای این‌گونه دلایل تحقیر و خشونت نسبت به انسانهای دیگر را روا می‌دارند، در فردای قیامت در محضر خداوند رحمان دلایل بهتری برای عرضه داشته باشند.

آرش نراقی

کالیفرنیا- سانتا باربارا

۲۸ فوریه ۲۰۰۶